

# تاریخ جهان باستان کمبریج

امپراتوری ہخامنشی و غرب

(قسمت اول)

ویراستہ:

جی. بی. بری

اس. ا. کوک

اف. ای. ادکوک

ترجمہ:

دکتر تیمور قادری

عنوان و نام پدیدآور :	تاریخ جهان باستان کمبریج / امپراتوری هخامنشی و غرب: قسمت اول، ویراسته جی. بی. بوری... [و دیگران] : ترجمه تیمور قادری.
مشخصات نشر :	تهران : مهتاب، ۱۳۹۲ -
مشخصات ظاهری :	ج: جدول.
شابک :	978-600-151-031-1
وضعیت فهرست نویسی :	فیا :
یادداشت :	عنوان اصلی: history The Cambridge ancient
یادداشت :	ویراسته جی. بی. بوری، اس. ا. کوک، اف. ای. ادکوک...
یادداشت :	کتابخانه.
مترجمان :	ج ۱: امپراتوری هخامنشی و غرب
موضوع :	تاریخ باستان
شناسه افزوده :	بری، جان بگنل، ۱۸۶۱ - ۱۹۲۷ م. ویراستار
شناسه افزوده :	(Bury, J. B. (John Bagnell
شناسه افزوده :	قادری، تیمور، ۱۳۳۷ - مترجم
رده بندی کنگره :	۹۳۰/۵۷D/۱۳۹۲
رده بندی دیویی :	۹۳۰
شماره کتابشناسی ملی :	۳۳۹۳۴۷۱

## تاریخ جهان باستان کمبریج امپراتوری هخامنشی و غرب (قسمت اول)

ویراسته: جی. بی. بوری، اس. ا. کوک، اف. ای. ادکوک

ترجمه: دکتر تیمور قادری

ناشر: مهتاب

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

تیراژ: ۵۵۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۵۱-۰۳۱-۱

مرکز پخش: تهران، خیابان انقلاب، خ فخررازی، کوچه فاتحی داریان، پلاک ۱

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۶-۶۶۴۹۱۷۴۷ فاکس: ۶۶۴۸۷۲۱۹

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

## فهرست مطالب:

مقدمه مترجم .....	۵
بخش اول: تأسیس و گسترش امپراتوری هخامنشی مرحوم. جی. بوکانان گری، کالج منسفیلد، آکسفورد.....	۱۳
بخش دوم: حکومت داریوش؛ جی. بی. گری و ام. کری، پژوهنده تاریخ باستان در دانشگاه لندن.....	۴۹
بخش سوم: ماراتون؛ جی. ا. آر. مونرو؛ کالج لینکولن، آکسفورد؛ و ایی. ام. واکر. ۱۲۵	
بخش چهارم: تهاجم خشایارشا به یونان؛ جی. ا. آر. مونرو.....	۱۷۱
بخش پنجم: کارتاژو سیسیل؛ آر. هکفورث، عضو و مربی کالج ساسکس سیدنی، کمبریج.....	۲۳۳

## مقدمه مترجم:

در مجموعه تاریخ جهان باستان؛ یک جلد کامل را به روابط نظامی، سیاسی و فرهنگی امپراتوری هخامنشی با پارسی، با همسایگان غربی اش، یونان، ایتالیا، سیسیل... اختصاص داده است؛ که خود هم از جنگ‌های شاهان هخامنشی با یونانیان، ماراتون و سالامیس، می‌گوید؛ و هم از سیاست خارجی شاهان متأخر هخامنشی در قبال ممالک مفتوحه در غرب، که همان استفاده از سگه‌های طلا و همینطور تفرقه افکنی در میان دولت شهرهای یونانی، خاصه در آسیای صغیر بود. روشن است که شاهان متقدم دوران هخامنشی، به لحاظ اقتدار بیش از حد، گستره ممالک مغلوب، و شمار بسیار زیاد ولایات تحت سیطره ایشان؛ به خود حق می‌دادند تا از طریق سلاح و سرباز، به حملات مکرر دست یازند؛ و سیطره بی‌چون و چرای خود را در شرق و غرب امپراتوری پارسی بگسترانند؛ در نتیجه در این مرحله؛ نیازی به استفاده از پول و طلا و یا حتی تفرقه افکنی نبود؛ زیرا تکلیف در میدان جنگ روشن می‌شد و نه در اتاق‌های در بسته در کاخ‌های شوش و هگمتانه و تخت جمشید. اگر به کتیبه پنج ستونی بیستون به دقت بنگریم و باز اگر به کتیبه داریوش در نقش رستم نگاهی بیندازیم و همینطور به کتیبه‌های پیروزمندانه خشایار شاه؛ آنگاه فهرستی کامل از ممالک و ایالات مفتوحه؛ به دست‌مان می‌آید؛ که در قلمرو این امپراتوری، یعنی در شرق و غرب و جنوب و شمال آن، پراکنده‌اند. داریوش در کتیبه پنج ستونی بیستون، به تفصیل از سرکوب نه فقره شورش در

عرصه قلمرو پارسی سخن می‌گوید و همینطور از شاهان دروغین که خود را بردیا، نبوکدنصر (بخت‌النصر)، هوخشتره، فرورتیش... خواندند و علم طفیان برافراشتند. بعد از این سرکوب گسترده، اکنون نوبت به ممالک در آسیای صغیر و همینطور دولت شهرهای یونانی رسید، تا در مقابل فاتحان یا بجنگند و یا سر تسلیم فرود آورند؛ که تاریخ طولانی این برخورد میان شرق و غرب؛ هم جنگ‌های خونین و پر تلفات را به نمایش می‌گذارد و هم تسلیم و انقیاد را.

در باب این نزاع و کشمکش طولانی؛ ما دوگونه منبع را در اختیار داریم؛ یکی نوشته‌های شاهان هخامنشی بر دل کوه‌ها و صخره‌ها درجای جای قلمرو این امپراتوری؛ و دیگری گزارشات مکتوب هردوت و گزنقون؛ در باب فاتحان پارسی و جنگ‌هایی که ایشان در قلمرو دولت شهرهای یونانی به راه انداختند.

نوشته‌های فارسی باستان در این مورد؛ طبق معمول به گونه‌ای فهرست‌وار از ممالک مفتوحه سخن به میان می‌آورند؛ به طور بسیار کلی از کشورهایی می‌گویند که به تصرف داریوش و خشایارشا درآمدند؛ به دیدار ایشان شتافتند؛ و برای شان باج آوردند؛ هرچه از سوی فاتحان گفته شد؛ همان کرده شد؛ قانون شاه هخامنشی ایشان را نگه داشت؛ شهریاری از سوی اهورامزدا به شاهان شاه اعطاء شده بود؛ پس طبیعی می‌نمود که آنها همه از فاتح پارسی فرمان برند؛ و هرآنچه را که از سوی او گفته می‌شد، چه شب و چه روز، به انجام برسانند.

اما نوشته‌های بزرگ مورخ یونانی، هردوت؛ آمیزه‌ای از گفته‌های درست و نادرست، واقعی و غلوآمیز به نظر می‌رسد؛ که این هم طبیعی بود، چرا که موطن او با پارسیان در جنگ و ستیز بود؛ و می‌طلبید که وی در جاهایی برای قوت قلب بخشیدن به خود و دیگر یونانیان، خاصه در ارائه گزارشی از تلفات پارسیان، راه غلو بپیماید. تردیدی نیست که وی مخبرانی را در اختیار داشته است؛ اما روشن نیست که این مخبران تا چه حد حقیقت را برای مورخ بر زبان می‌رانده‌اند. به هرصورت باید به این نوشته‌ها با احتیاط نگاه کرد؛ زیرا که همه حقایق را نمی‌گویند؛ همچنان است؛ نوشته‌های فاتحان پارسی که بر دل کوه‌ها و صخره‌ها نقش بسته‌اند؛ چرا که ایشان هم طبق یک سنت کهن، در آیین شهریاری شرقی؛ همیشه تنها به قاضی رفته‌اند.

از دوران هخامنشی، کتاب یا گزارش مکتوبی بر روی پایروس و کاغذ، به دست

نیامده؛ و آنچه هم از الواح گلی برمی آید، همه مربوط به کسارگران و کارمندان و کارگزارانی اند، که مجموعه تخت جمشید را می گردانده اند؛ واحدهای نظامی کوچکتر را هدایت می کرده اند؛ و یا مأموریت های محوله از سوی مقامات بالاتر، را به انجام می رسانده اند؛ اسامی این افراد و مقامات اصلاً شناخته شده نیست؛ در تاریخ مکتوب از این دوره، آنهم به قلم مورخانی، همچون هردوت، دانسته نیستند، در نتیجه گره ای تاریخی را نمی گشایند؛ و تنها برخی از گوشه های نظام دیوانسالاری را آنهم در سایه روشن به نمایش می گذارند؛ که خود در حوزه ای از مطالعات و بررسی های مربوط به این امپراتوری، مصادره به مطلوب است.

طبیعی است که کتاب حاضر نیز در چرخه و محدوده ای خاص رازگشایی کند؛ که این نیز خود تا اندازه ای ارزشمند است، چرا که برای اولین بار به جنبه ای دیگر از امپراتوری پارسی، یعنی روابطش با ممالک غربی، می پردازد؛ جنبه ای که کم و بیش از کانون توجه بسیاری دیگر از پژوهندگان، به دوره مانده است.

روی کار آمدن امپراتوری پارسی؛ مصادف شد با اضمحلال حکومت بابلی، فروپاشی دستگاه حکمرانی مصر؛ تسلیم لیدیه و مرکز آن سارد؛ و بسیار پیشتر از هخامنشیان هم؛ امپراتوری آشور توسط انتلانی از بابلیان و مادها و دیگر ممالک مغلوب و دست نشاندۀ آشوری؛ به پایان کار خود رسیده بود. دیگر از سالنامه ها و وقایع نامه های بابلیان و آشوریان هم خبری نبود تا به تفصیل از رخدادهای نظامی و سیاسی سخن گویند؛ شاید که به واسطه چنین اسناد و مدارکی می توانستیم از اوضاع و وقایع بهتر آگاه شویم.

متأسفانه مدارک و اسناد باقیمانده از سلسله های پارسی هم؛ نظیر، اشکانیان و ساسانیان؛ به طور کامل در باب هخامنشیان سکوت می کنند؛ گویی که اصلاً چنین سلسله ای برپهنه ایرانی حکم نرانده است.

در کتب پهلوی زردشتی؛ خاصه در بخش تاریخ نگاری؛ تاریخ بشری با دو سلسله پیشدادی و کیانی، که شاهان شان شخصیت هایی نیمه آسمانی - نیمه زمینی، یا نیمه خدایی - نیمه انسانی هستند؛ شروع می شود؛ با ابلاغ رسالت از سوی زردشت، و پذیرش دین مزدیسنی از سوی ویشتاسپ شاه؛ که خود از واپسین شاهان کیانی است؛ وارد مرحله ای جدید می شود؛ بعد هم از اسکندر هرومیک سخن به میان می آید؛ و بعد هم تقسیم قلمرو ایران به دو یست و چهل کدک

خودایی (ملوک الطوائفی) و رواج ادیان و گروه‌های گوناگون در مُلک ایران؛ و سرانجام هم ظهور اردشیر بابکان که با غلبه بر اردوان اشکانی؛ حکومتی مستحکم مٔبنی بر دین مزدیسنی را استوار می‌سازد؛ که بر طبق "کارنامهٔ اردشیر"؛ این دستیابی به تاج و تخت هم با افسانه‌های بسیاری در آمیخته است؛ افسانه‌هایی که همه از حقانیت ساسانیان پرده برمی‌دارند. پس از این جنبه هم تیر مُورخ ایرانی و غیرایرانی به سنگ می‌خورد.

حال می‌ماند، تفسیر و تعبیر این نوشتارها و سنگ نوشته‌ها، که خود عمق اندیشه و جهت‌گیری مُورخ و مُحقق را نشان می‌دهد. در طبقه بندی این تفاسیر؛ ابتداء دو تفسیر عمده به چشم می‌آید: اول آن دسته از پژوهندگانی که با خواندن و تدقیق در سنگ نوشته‌ها و الواح دارای مکتوبات؛ حال به هر دلیلی، احساس غرور و فخر کرده و پیروزی‌های آمده، در کتیبه‌ها و نقش برجسته‌ها را سندی روشن بر اقتدار هخامنشیان و گسترده‌گی فلمروشان و در یک کلام عظمت گذشته‌ای پُربار می‌انگارند؛ دوم آن گروه از محققان که در ممالک غربی، مقاومت و ستیز یونانیان و دولت شهرهای یونانی را برگ زرینی در تاریخ کهن خود به حساب می‌آورند؛ و از این حیث مغرورانه همهٔ دستاوردهای یونانیان و رومیان باستان را یک سر و گردن بالاتر از دستاوردها در حوزهٔ تمدن شرقی می‌پندارند و چه دلایل و توجیهاات که در این دنباله نمی‌آورند!

اما پژوهندگانی هم در هر طرف؛ وجود دارند، که عینک فخر و تفاخر را پیشاپیش از چشم بر می‌دارند؛ و تا آنجا که میسر باشد؛ می‌کوشند تا از میان این سنگ نوشته‌ها و پوست نوشته‌ها به تحلیلی واقع‌نگر از سیاست‌های شاهان پارسی؛ و همینطور از سیاست‌های تدافعی ممالک مفتوحه، خاصه دولت شهرهای یونانی، دست یازند و همین تحلیل را دست مایه قرار دهند و در این باب برای خوانندگان خود روشنگری نمایند. در چشم و دل این دسته از مورخان و محققان؛ تعصب‌های کاذب و تفاخر به برخی رخدادها، که معلوم نیست حقیقت داشته باشند؛ جایی ندارد؛ و این امر مُسلم می‌نماید که با زنده کردن گذشته، نمی‌توان به آینده‌ای روشن و سرشار از صلح و دوستی برای آیندگان رسید. بسیاری از پژوهندگان واقع‌نگر، به عنوان یک اصل پذیرفته‌اند؛ که توسعه‌طلبی، سیطره طلبی، اقتدار جویی؛ و باج خواهی نه خاص یک سلسله کهن در اعصار بسیار دور؛ بلکه

می‌تواند از ویژگی‌های هردوره‌ای از تاریخ باشد؛ منتهی با رنگ و لعابی گوناگون، اما مضمون همان مضمون همیشگی و بسیار کهن است. بطور مثال: در کتابی با عنوان "پارسیان و یونانیان"، اثر هرمان بنگستون که چند سال پیش توسط نگارنده این سطور به فارسی ترجمه شد؛ به روشنی؛ بسیاری از آمارها و ارقام ارائه شده از سوی هرودوت در باب تلفات سربازان پارسی در جنگ‌های سالامیس و ماراتون، آنهم با ذکر دلیل؛ مورد تردید قرار گرفته است. کم نیستند از این گروه پژوهندگان؛ که بیشتر خواهان آنند که تحلیلی نزدیک به حقیقت را ارائه دهند، تا آنکه با نقل وقایعی کاذب و یا نه چندان مهم، عطش غرور خود را فرو بنشانند. البته برتری دادن تاریخ کهن شرق و یا تاریخ کهن غرب، چیزی جز کشمکش‌های بیشتر کلامی را در پی نخواهد داشت.

طبیعی بود که با استقرار امپراتوری پارسی؛ سنت اقتدارگرایی آشوری، که برای بیش از یکصدسال، بین‌النهرین و بخشی از فلات ایران، و سرزمین مادها را به هم می‌کشید؛ نصب‌العین شاهان هخامنشی قرار گیرد؛ و باز طبیعی بود که با استقرار این حاکمیت جدید؛ نظام دیوانسالاری در ممالک بس کهنتر بین‌النهرین؛ همچون عیلام، بابل، در پایتخت و دیگر ایالات هخامنشی به خوبی به کار آید و گره‌گشا گردد؛ و از این طریق؛ زبان عیلامی و اکدی، هم پایه‌های فارسی باستان پیش آیند و نسخه‌های دوم و سوم سنگ‌نوشته‌های شاهان پارسی را شکل دهند؛ همچنین بود، زبان آرامی که در دستگا، دیوانی هخامنشیان، برای نوشتن نامه‌ها و مراسلات اداری-اجرائی، به کار آمد و سخت مورد استقبال شاهان و مقامات پارسی قرار گرفت؛ که اینها همه، چیزی از غرور ملی نمی‌کاهد؛ چرا که فاتحان در عرصه جنگ و جنگاوری فاتح‌اند؛ اما در عرصه‌های دیگر تمدن ساز، چون کتابت و اداره دستگاه اداری-اجرائی، حرفی برای نگفتن ندارند، جز اینکه از ایالات مفتوحه؛ به شدت وام گیرند و در جهت رونق کارها و شکوفایی امور از آن بهره جویند.

در کتیبه کاخ شوش؛ این وام‌گیری آنهم در عرصه ساخت و ساز؛ یعنی ساخت کاخ داریوش؛ به روشنی آشکار است. در استفاده از مصالح ساختمانی و متخصصان ساخت و ساز از دیگر ممالک مفتوحه؛ به خوبی استفاده شده و هر یک به فراخور؛ نقش بس مهم ایفاء می‌کند.

در حوزه دین عصر امپراتوری پارسی، آنطور که از سنگ‌نوشته‌های شاهان متقدم



و متأخر برمی آید؛ یک طبیعت پرستی نه چندان انتزاعی، که بیشتر متأثر از دین نخستین ایرانی پیش از زردشت است؛ خودنمایی می کند. در ابتدای بیشتر کتیبه های کوتاه و بلند، اهورا مزدا بی ستوده می شود؛ که این زمین و آسمان و انسان و شادی را آفریده و شاه هخامنشی را از میان بسیاری شاهان و فرمانداران با حکم الهی، به پادشاهی برمی گزیند. در گزارش مورخان یونان کهن، از جمله هرودوت، پلوتارخ و استرابون، خاصه هرودوت می آید که اینان (پارسیان) معبد و محرابی ندارند و بر بلندای کوهها، زیر آسمان به ستایش خدایان می پردازند؛ آسمان را "اورمسدس" می خوانند که در مقابلش آرمیوس (اهریمن) صف آرایی کرده است؛ ایشان خورشید، ماه، ستارگان، زمین؛ و آب و آتش را ستوده و ارج می نهند؛ قربانی بر روی انبوهی از شاخه های برسم قرار می دهند تا بعد از انجام مراسم عبادی؛ مورد استفاده قرار گیرد. همچنین است وجود یک مَغ، که به این نیایش رسمیت می بخشد. و در کتیبه ای دیگر خشایارشا می گوید؛ پُتکده اهریمن پرستان را ویرانه می کند؛ و می گوید؛ "جایی که آنها دیوان را می ستودند، من اهورامزدا را ستایش کردم"؛ و بعد هم از ویرانی پرستشگاه ایشان؛ یا همان دئیوه دانه (daivadāna) ایشان می گوید. طبیعی بود که ایشان، دین خود را تحمیل نکنند و برای حفظ این قلمرو وسیع، از بین النهرین گرفته تا ماوراءالنهر، ادیان و آئین های دیگر متعلق به ایرانی ها را نیز با شکیبایی تحمل کنند. تا این قلمرو وسیع دچار اغتشاش و آشوب نگردد؛ شاید که شورش گنوماتای مَغ در سرزمین مادها، نیز خود واکنشی به این تساهل و تسامح بوده باشد؛ گمانه ای که کریستین - سن هم بر آن پای فشرده است؛ چرا که وی نیز همانند "مسینا" شرق شناس ایتالیایی، مَنان را از حواریون پروسا قرص زردشت انگاشته، که هیچ گونه تساهل و رواداری را در قبال دیگر آیین ها تاب نمی آورده اند. با آنکه ولایت داران پارسی هم حضوری موثر داشتند؛ اما ساتراپ ها یا شهربان ها هم گمارده خود شاهان شاه بودند؛ اختیاراتی پس گسترده تر داشتند و با دستور مستقیم از تختگاه شاهی عمل می کرده اند، امنیت را در حوزه استحفاظی خود حفظ می کردند و شورش ها را سخت درهم می کوبیدند؛ هر نوع قصوری در این راه نابخشودنی بود و مجازات مرگ را در پی داشت؛ همچنانکه ساترات، یا شهربان مصر، که بعد از دوره ای فرمانبرداری سر به شورش برداشت و بعد هم به گونه ای مرموز به قتل رسید و در چند صدها حاکمیت هخامنشیان پارسی، این

سناریو، مکرر به اجراء درآمد و شاهان نیز از اجرای چنین سیاستی، هیچ خوفی به خود راه نمی‌دادند.

بهر صورت، سیاست خارجی هخامنشیان در قبال ممالک مفتوحه غربی، بین اعمال حاکمیت از طریق زور اسلحه و یا خرج‌های سنگین و تقسیم پول و سکه میان طرفداران یونانی خود و به راه انداختن تفرقه در میان مخالفان، در نوسان بود؛ سیاستی که دو صد و اندی سال ثمربخش از آب درآمد و جواب داد؛ اما با ورود اسکندر مقدونی به صحنه دیگر این سیاست کارگر نیفتاد. پارسیان در مقابل یک فاتح مقتدرتر، میدان را به او واگذارند؛ یزدگرد سوم، سر به کوه و بیابانها در شرق ایران، ماواریالنهر نهاد؛ و بعد هم به قهر و کین آسیابانی گمنام، سر از بدنش جدا گردید؛ و حالا دیگر با ورود فاتحانی از مغرب زمین؛ چنین مقدر بود، که تساریخ مشرق زمین برگی دیگر خورد و دوره‌ای از یونانی مآبی یا هلنی دوستی، آنطور که شاهان اشکانی در کتیبه‌های خود بدان مباهات ورزیده‌اند؛ حاکمیت یابد، البته فاتحی که قرار نبود برای همیشه بر اریکه قدرت باقی ماند، که او نیز بازیگری بیش در این صحنه نبود؛ و میهن پرستی و زنده گردانیدن سنت‌های کهن ایرانی؛ دستمایه شاهان پیشتاز و اولیه اشکانی بود تا که بر حاکمیت شاخه‌ای از اسکندریان و مقدونیان، یعنی سلوکیان، مُهر پایان زنند و این ظهور و افول، سنت همیشگی تاریخ است، که گویا قصد ندارد از آن فاصله گیرد و لونی دیگر را بی‌اغازد؛ و این از آبه همچنان با قربانی‌های دیگر به پیش می‌تازد.

روزی که چرخ از سرما کوزه‌ها کند کاسه سرما پر شراب کن

تیمور قادری

همدان

۱۳۹۰/۱۲/۱۹